

## گیاهان در جهان زنده اسطوره

دکتر علی سرور یعقوبی\*

### چکیده

آدمی در طول تاریخ، روزگاری دیگرسان و متفاوت در نگرش را از سر گذرانده است. یکی از این مراحل، روزگار اسطوره‌ای است که شناخت و نگرش انسان، شناختی است ژرف، فراگیر و درون‌گرایانه و در همان هنگام، زنده پندارانه و جاندارانگارانه. از همین رهگذر است که در نگاه و اندیشه مردمان باستان، همه چیز برخوردار از روان و نیروی زندگی است؛ حتی گیاهان و کانی‌ها. نگارنده در این جستار کوشیده است تا این نگرش را در اسطوره‌های ایرانی پی بگیرد و بررسی کند.

### واژه‌های کلیدی

اسطوره، جان‌دارانگاری، باورشناسی باستانی، آیین، ایزدان، دگردیسی، گیاه

---

\* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، اراک.

## مقدمه

اسطوره‌ها سامانه‌های پیچیده و رازآلود ذهنی مردمان باستانند که از آن سوی تاریخ، روندی پر فراز و نشیب را پیموده‌اند و به ما رسیده‌اند؛ از قلمروهایی ناشناخته و مه‌آلود که گویی فرسنگ‌ها با ذهن و زبان امروزیان فاصله دارند.

اسطوره‌ها با شتابی تب‌آلود، شگرف و باورشکن به ما روی می‌آورند اما ذهن امروزیان آن‌چنان خردگرا (گوستاو یونگ، ۱۳۷۸: ۱۴۷) شده است و در چنبره دانش گرفتار آمده است که به آن‌ها بیگانه‌وار و ناآشنا می‌نگرد. از آن رو اسطوره‌ها در چشم ما خرد آشوب و مرزشکن می‌نمایند که ساز و کار پیدایی آن‌ها از نگرشی متفاوت، مایه می‌گیرد بستری که از آن برآمده‌اند جز باورها و ذهنیت‌های امروزیین است.

یکی از روندهایی که انسان در شناخت جهان از سر گذرانده است و زمانی دراز بر آن می‌گذرد نگرش باستانی یا اسطوره‌ای (کزازی، ۱۳۷۲: ۶) است. نگرش اسطوره‌ای گونه‌ای جهان‌بینی باستانی است که پایه شناخت در آن بر درون‌نگری و دل نهاده شده است؛ وارونه شناخت در جهان نو که پایه آن بر خردگرایی و دانش استوار است. شناخت اسطوره‌ای برای جهان امروز، زبانی بیگانه، دیر آشنا و ناشناخته است که بازتاب آن را در داستان‌های کهن می‌توان یافت. یکی از زمینه‌هایی که در این سامانه باورشناختی به چشم می‌آید و در نگاه ما سخت نا باورانه و شگفت‌آور است، باور به زنده‌انگاری پدیده‌های هستی است. یعنی در قلمرو شناخت باستانی، پدیده‌ای در هستی سراغ نمی‌کنیم مگر آن‌که بهره‌ای از روان، ناخودآگاه یا زندگی دارد.

«... در نزد مردم بدوی، گیاهان، جانوران، خورشید، ماه، ستارگان و سپس آنچه آسمانی و زمینی است؛ دارای جان است. مینوی پدیده‌های طبیعت در نزد انسان بدوی، شکلی انسانی یا گاه حیوانی دارد که می‌تواند به صورت‌هایی شگفت‌انگیز و خارق عادت جلوه کند.» (بهار، ۱۳۵۲: ۳۴)

از میان این پدیده‌های هستی‌مند، گیاهان و درختانند که نه تنها زنده‌اند که با آدمی، پیوسته و نیک نزدیکند. آنچه در پی می‌آید نمونه‌هایی است در فرهنگ و اساطیر ایران که باور

به زنده‌پنداری، انسان‌وارگی و رازآلودگی در آن‌ها چشم‌گیر و شایسته درنگ است. برخی از این نمونه‌ها با آن‌که چند هزار سال از روزگار پیدایی و کارکردشان گذشته است هنوز هم در جهان امروز، کارایی فرهنگی و باورشناختی خود را از دست نداده‌اند گرچه دستخوش دگردیسی و دگرگونی شده‌اند. یاد کرد این نکته نیز بایسته می‌نماید که در برخی از متون عرفانی و از آن میان مثنوی مولانا به این نگرش با ستانی اشاره‌هایی رفته است:

عالم افسرده است و نام او جماد	جامد، افسرده بود، ای اوستاد
باش تا خورشید حشر آید عیان	تا بینی جنبش جسم جهان
پاره خاک تو را چون مرد ساخت	خاکها را جملگی شاید شناخت
مرده زین سواند و زان سو زنده‌اند	خامش این‌جا و آن طرف گوینده‌اند
سنگ بر احمد سلامی می‌کند	کوه یحیی را پیامی می‌کند
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید	محرمان جان جمادان چون شوید

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۴)

بنا بر این زندگی در سراسر هستی جریان دارد اما چشم نامحرمان نمی‌تواند این جنب و جوش و تپندگی را ببیند.

### دگردیسی گیاه به انسان، ریواس و اسطوره آفرینش

ارزش و اهمیت گیاهان در جهان باستان تا بدان پایه است که با اسطوره آفرینش و پیدایی نخستین مرد و زن گره خورده است. کیومرث (گیومرث = زنده میرا) نخستین انسان در باورهای ایرانی است که برابر می‌افتد با آدم در اسطوره‌های سامی. گذشته از این‌که بخش نخستین این نام یعنی گئو با واژه‌هایی چون گیتی، گیهان، گاو و گیاه هم ریشه است و به معنی زنده، داستان کیومرث با گیاه، پیوستگی آشکار دارد. از نطفه کیومرث که بر خاک ریخته می‌شود و خورشید، آن را در پرتو و روشنایی خویش می‌پالاید و پاکیزه می‌کند گیاهی بر می‌آید. دو شاخه از آن سر می‌کشد؛ این دو شاخه همبالا و همدیس از پیکره و ریخت گیاهی

به پیکره آدمی در می‌آیند و روان می‌پذیرند. این دو، نخستین زن و مرد در اسطوره‌های ایرانی هستند؛ مشی نخستین مرد و مشیانگ نخستین زن.

مشی و مشیانگ از دگردیسی گیاه به آدمی پدید آمده‌اند. این گیاه که پس از چهل سال از نطفه کیورث می‌روید ریواس است. (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۳۳)

### دگردیسی انسان به گیاه

وارونه این دگردیسی، یعنی تکامل گیاه به انسان، دگردیسی انسان به گیاه نیز به شیوه‌ای شگرف در اساطیر نمود یافته است. روشن‌ترین نمونه آن به داستان سیاوش باز می‌گردد. آن‌گاه که سیاوش، شاهزاده پاک و بی‌گناه ایران، به بدآموزی گرسیوز و سودابه کشته می‌شود، خون او را که در تشتی زرین ریخته است در جایی نگون می‌کند و بی‌درنگ گیاهی از خون او سر بر می‌کشد:

یکی تشت بنهاد زرین، گروهی  
 جدا کرد از سرو سیمین سرش  
 به جایی که فرموده بد، تشت خون  
 گروی زره برد و کردش نگون  
 همان گه گیاهی از خون برست  
 جز ایزد که داند که او چون برست  
 گیا را دهم من کنونت نشان  
 که خوانی همی خون اسیاوشان

(شاهنامه، جلد ۲، ص ۴۹۱)

خون سیاوشان یا پر سیاوشان که بر برگ‌هایش چهر سیاوش نقش بسته است نشان‌گر جاودانگی این چهره پاک و نمونه‌ای دیگر از پیوند آدمی و گیاه است. منتها این جاودانگی پیامد دگردیسی است. بر پایه دیدگاه روانشاد مهرداد بهار، گیاه رسته از خون سیاوش می‌تواند فر سیاوش باشد یا روح گیاهی او (بهار، ۱۳۵۲: ۵۳) حتی اسطوره سیاوش دربردارنده زمینه‌ای یگانه و بستری از پیوندهای فرهنگی در میان ایران و هند با فرهنگ بین‌النهرین می‌تواند باشد. بدین سبب که دو روایت اسطوره‌ای در ایران و هند از این داستان وجود دارد. سیاوش در اسطوره‌های ایرانی با «رامه» اسطوره‌های هندی خاستگاهی یگانه دارند. رامه به معنای سیاه با سیاوش (سیاه مرد - یا دارنده اسب سیاه) دارای گونه‌ای زندگی زیر زمینی‌اند. هر دو با گیاه،

باروری و رویش پیوند دارند. آن‌چنان که از خون سیاوش، گیاه می‌روید رame نیز به هر کجا می‌رود از جای پایش گیاه سبز می‌شود از سوی دیگر این دو می‌توانند با روایت کهن بین‌النهرینی «تموز» مرتبط باشند (بهار، ۱۳۸۷: ۱۲۵). هم‌چنان این نمونه‌ها می‌توانند پدیدآور اسطوره «خضر» نیز باشند که او نیز با گیاه، سبزی‌نگی و جاودانگی همبسته است.

در اسطوره‌های یونانی نیز همانندی برای پر سیاوشان و یا دگردیسی روح انسانی به گیاه داستان نارسیس می‌تواند بود. جوانی زیبارو به نام نارسیس، چهره خود را در چشمه‌ای می‌بیند؛ او به زیبایی شگفت‌آور خود شیفته می‌شود و آن‌چنان خیره نگاره خود می‌ماند که در کنار چشمه به گیاه، دگرگون می‌شود و آن گیاه، «نرگس» است. (کزازی، ۱۳۷۲: ۴۸۰) به همین سبب است که بیماری خودشیفتگی که بیماری روانی است «نارسیسیسم» نام گرفته است. این داستان به گونه‌ای مبهم و نهان در شعر پارسی بازتافته است و سخنوران ایرانی، نرگس را گلی پژمان، دژم و اندوهگین می‌پندارند. نمونه را در داستان رستم و اسفندیار، فردوسی گفته است:

چو از ابر بینم همی باد و نم ندانم که نرگس چرا شد دژم؟

(شاهنامه، جلد ۴، ص ۱۲۳۵)

افزون بر این در قاموس زیباشناسی پارسی‌گویان، چشم‌های خمارزده، نیم‌مست و تب‌آلود به نرگس مانند می‌شود آن‌چنان که حافظ گفته است:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و میخواران از نرگس مستش مست

(دیوان حافظ، ص ۸۰)

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند

(دیوان حافظ، ص ۱۷۷)

از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی

(دیوان حافظ، ص ۲۹۹)

همین تصویرها که شاعرانه می‌نمایند نشان‌دهنده یک باور کهن و در شمار کهن نمونه‌ها (آرکی تایپ‌ها) است که پس از سده‌ها و هزاره‌ها در تخیلات شاعران، دوباره زنده شده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌توان باز هم در گل‌ها یا گیاهانی چون لاله و شقایق جست و جو کرد؛ آن‌چنان که لاله نمادی از خون شهید و رمزی از آرزوهای برنیامده و نشان داغداری است و

شاید بازتاب دیگری از رویش گیاه از خون و بازگشت دوباره به زندگی:

ای دل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای      ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم  
(دیوان حافظ، ص ۲۰۱)

دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد      که چو سرو پای بند است و چو لاله داغ دارد  
(دیوان حافظ، ص ۱۱۱)

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم      که لاله می‌دمد از خون دیده‌ فرهاد  
(دیوان حافظ، ص ۱۰۶)

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم      که شهیدان که‌اند این همه خونین کفن‌ان  
(دیوان حافظ، ص ۲۱۰)

بنا بر این یک باور باستانی در همان هنگام که در داستان‌های کهن و اسطوره‌ها و افسانه‌ها بازتاب می‌یابد چونان رشته‌ای باریک، نهان و خزنده می‌تواند از ژرفای اسطوره تا تاریخ، خود را بکشانند و بیابد و بیشتر در آثار ادبی یا رفتارها و آیین‌های بومی به زندگی خود ادامه دهد.

### دگردیسی دوگانه (گیاه، ایزد، انسان):

زندگی مردم باستان که در هاله‌ای از راز و رمز پوشیده است، به‌راستی پیامد فرآیندی است که از کنش عوامل و عناصر طبیعی در زندگی آنها مایه می‌گیرد. آنان هر رویدادی را در پیوند با نیروهای گیتیگ (طبیعی) می‌بینند. از این رو عناصر طبیعت در بردارنده‌ی روان بیشتری یا روح جنگلی (گوستاو یونگ، ۱۳۷۸: ۲۳) انسان‌اند و آنها خود را در طبیعت می‌بینند و طبیعت را در خود. نیروهای گیتیایی، کارکردی رازآلود و فراسویی دارند و از دید انسان باستان، در پس این پدیده‌ها نیروهایی نهانی، رخدادها را رقم می‌زنند.

به همین سبب، آیین‌ها، مراسم و باورهای کهن، آکنده از حضور عناصر طبیعت و نیروهای مرموز است تا جایی که آیین‌ها بدون این بنمایه‌های طبیعی و کارا، هستی و موجودیت خود را از دست می‌دهند. از این‌جاست که باور به ایزدان و دیوان یا نیروهای کارساز و ویران‌گر اندک اندک به شکل آیین‌ها و مراسم، فرایندی پیچیده و معنادار را پدید

آورده است. رخدادهایی که مایه ویران‌گری و تخریب می‌شده‌اند به نیروهایی فراسوی، آلاینده، تباهاکار و اهریمنی نسبت داده شده‌اند و رویدادهایی که سودمندی، باروری، زاینده‌گی و سامان‌ساز بوده‌اند به نیروهای درستکار، سازنده، اهورایی و نیک، باز خواننده شده‌اند.

برای نمونه در اسطوره‌های ایرانی، پدیده‌هایی چون گران‌خوابی، آزمندی، خشکسالی، و... را به دیوهایی چون بوشاسب، آزی و اپوش نسبت داده‌اند و باران و آب را به تیشتر و آناهیتا. در همین راستا، قهرمانان و چهره‌های اسطوره‌ای پیوندی تنگاتنگ با پدیده‌های طبیعی دارند و این پیوند هم در پیدایی و زایش و هم در نام‌گذاری و ویژگی‌های منشی و هم در ریخت و پیکره قهرمان نمودار می‌گردد. این پدیده‌ها هم می‌تواند کانی باشد هم گیاه و هم جانور. فریدون در کوه البرز و با گاو برمایه پرورده می‌شود؛ سیمرغ زال را در البرز می‌پرورد؛ رستم، کیقباد را از البرز به تختگاه می‌آورد؛ اسفندیار در آب رودخانه سپند دائیتی روپین‌تن می‌شود؛ نوید داده‌های سه‌گانه زرتشت از دریاچه هامون پدید می‌آیند؛ نام پدر فریدون، آبتین است که وابسته است به آب و در سانسکریت از او به نام اپم نپات (نواده آب‌ها) یاد شده است؛ نام رستم از دیدی با رود در پیوند است: رثوذ استخم (شمیسا، ۱۳۷۰: ۷۸) (یعنی آنکه از نژاد و تخمه رود است) و جالب است که مادرش رودابه نام دارد؛ سیمرغ بر درختی هرویسپ تخمک (همه تخم) و یا ویسپویش (همه را درمان بخش) در میانه دریای فراخکرت (فراخ آفرید = اقیانوس) آشیان دارد. تمامی نمونه‌های یاد شده با پدیده‌های طبیعی پیوسته‌اند. اما گیاهی که کارکردی ژرف و اثری ماندگار در فرهنگ ایرانی دارد و سرگذشتی شگفت، گیاه هوم است. این گیاه در اوستایی هئوم (Haoma)، در سانسکریت، (Soma). (رضی، ۱۳۷۱: ۱۹) و ریخت پارسی آن هوم است. هوم دو گونه زرد و سپید داشته است که مهدینان افشردن آن را که چونان نوشابه‌ای مستی‌بخش بوده است در آیین‌های دینی می‌نوشیده‌اند. این نوشابه نیرومند، خدایان را خوش می‌آمده است (رضی، ۱۳۷۱: ۱۹) و نزد گروندگان به آیین مهری برای تقرّب به خدایان، فشردن و نوشیدن آن سپند و آیینی شمرده می‌شده است و کسانی که این کار آیینی را انجام می‌داده‌اند از موبدان هوم بوده‌اند. در اسطوره‌های ایرانی سه تن از موبدان که کار مقدس فشردن هوم به آنان نسبت داده شده است عبارتند از ویونگهان پدر

جمشید، اثر (اترد) پدر گرشاسب و آبتین پدر فریدون. به پاس انجام این کار، اهورامزدا، جمشید و گرشاسب و فریدون را به آنان ارزانی می‌دارد و هر یک از این سه فرزند، برترین، نیرومندترین و چیره‌ترین می‌شوند (کزازی، ۱۳۷۲: ۲۶۳، ۲۹۸، ۳۶۶) ارج و ارزش هوم در آیین‌های رازآمیز باستان تا آنجا فزونی می‌گیرد که این گیاه از ریخت و پیکره گیتیگ و گیاهی به ایزدی از ایزدان در آیین زرتشتی دگرگون می‌شود. گیاه، ایزد هوم در دگردیسی خویش سرانجام در شاهنامه پیکره‌ای انسانی می‌پذیرد. در داستان کیخسرو که از دید ساختاری، بیش به اسطوره می‌گراید تا به حماسه و جنبه مینوی و آسمانی در آن سخت نیرومند می‌شود، هوم، پیری رهنمون و مردی پارسا است که در دست‌یابی کیخسرو به افراسیاب جادوگر، او را یاری می‌دهد.

«اگر او گیاه مقدس و ایزد اساطیر است، پهلوان و مرد ایزد پرست حماسه است. در اسطوره او برای زرتشت، گیاه وسیله مقدسی است که می‌تواند با آن کالبد دیوان و دروجان و جادوگران و پریان را بشکند و نابود کند. درمان بخش و دور از آلائش است و در سرچشمه آب‌های ارد و یسور آنهایتا رویده است و اکسیر زندگی جاویدان از آن به دست می‌آید.»

(مختاری، ۱۳۷۹: ۳۰۸)

کارکرد و ارزش آیینی هوم و پیوند آن با ویونگهان پدر جمشید مایه آن شده است تا در روند دگرگونی مایه‌های اسطوره‌ای، جمشید، پیوندی تنگاتنگ با باده و جام بیابد. چنان‌که پیدایش جام و پروردن باده را به جم نسبت داده‌اند و «جام جم» چونان بنمایه‌ای اسطوره‌ای در درازگاه زمان و در دل فرهنگ دیر یاز ایران راه خود را در بستری پر فراز و نشیب بیاماید و در عرفان ایرانی به رمز بدل گردد. هم از این روست که هوم آیین رازآمیز مهر، نمونه کهن «باده عشق» در عرفان و جام جم، نمونه باستانی «دل» راز دان و آینه وار در دبستان‌های نهان‌گرایی است. پیوند هوم و کیخسرو هم سبب شده است تا این جام در شاهنامه به کیخسرو نسبت داده شود. شاید بازتاب رز و انگور و تاک در فرهنگ ایرانی نیز جایگزین ارزش باستانی هوم باشد و در راستای همان روندهای دگرگونی که در بنمایه‌های اساطیری پدید آمده است. گاه برای باده و رز، ارزش‌هایی جادویی پنداشته شده است که نمونه‌ای از آن را در داستان



رستم و اسفندیار می‌توان به دست داد. هنگامی که رستم از نبرد با اسفندیار به ستوه می‌آید و زال دست به دامن سیمرغ می‌شود و سیمرغ، چاره را در تیر گز می‌بیند به این ویژگی رازوارانه اشاره می‌کند:

چو ببری رستم تن شاخ گز	بیامد ز دریا به ایوان و رز
بدو گفت اکنون چو اسفندیار	بباید بجوید ز تو کار زار
تو خواهش کن و خوبی راستی	مکوب ایچ گونه در کاستی
چو پوزش کنی چند و نپذیردت	همی از فرومایگان گیردت
بزه کن کمان را و این چوب گز	بدین‌گونه پرورده در آب رز
ابر چشم او را راست کن هر دو دست	چنان چون بود مردم گز پرست

(شاهنامه، جلد ۴، ص ۱۲۹۱)

### نمونه‌های دیگر

از دیگر گیاهانی که به گونه‌ای با آدمی پیوسته‌اند یا از خاصیتی جادویی برخوردارند و در جهان اساطیر، انسان واره و زنده‌اند می‌توان به استرنگ اشاره کرد. استرنگ یا بیروح که نام دیگر آن «مندراگور» است، گیاهی است که در گرشاسب‌نامه از آن یاد شده است. مردم گیاه، در ریخت به آدمی می‌ماند اما چون گیاهان بی‌تحرك است. ایرانیان به یاری گاو از آنها می‌کنند تا از ریشه ارزشمند آن بهره گیرند:

بر دامن آن که اندر نهیب	یکی دشت دیدند سر اندر نشیب
همه خاک او نرم چون توتیا	بر او مردمی رسته همچون گیا
سر و موی و تن و پا و دست	چو اندام ما هم بر این سان که هست
هم از آن گیاهان با بوی و رنگ	شناسنده خواند و را استرنگ
از آن هر که کندی فتادی زپای	چو ایشان شدی بی روان هم به جای
به گاوان از آن چند کردند و برد	مر آن گاو کان کند بر جای مُرد

(گرشاسب‌نامه، ص ۱۶۹)

مهر گیا نام دیگر استرنگ است که گفته‌اند هر که آن را داشته باشد در میان مردمان دوست‌داشتنی و محبوب می‌شود.

درخت گز که رستم با تیری از آن اسفندیار را از پای در می‌اندازد و درهم می‌شکند از دیگر درختانی است که رازآمیز می‌نماید:

«گز درختی است که بومی سیستان است این درخت دارای ویژگی‌هایی رازآمیز است. در مصر قدیم آن را یکی از درختان مقدس «اوزیریس»، پروردگار باروری و نعمت می‌شناخته‌اند. در کتب طبی نیز به سختی چوب گز اشاره شده و برای آن خواصی نقل گردیده است.» (بهار، ۱۳۵۲: ۳۶۵)

این رازوارگی گز به ویژه آن‌جا بیشتر معنی پیدا می‌کند که سیمرغ برای یافتن آن با رستم همراه می‌شود. از اشاره‌هایی که در داستان رستم و اسفندیار شده است بر می‌آید که گز پیوندی دور و پنهان با هروی‌سپ تخمک دارد. چون در این داستان سخن از دریا رفته است و توصیف صحنه، یادآور پیوند سیمرغ با دریای فراخکرت و درخت درمان بخش است که سیمرغ بر آن آشیان دارد.

نمونه دیگر در فرهنگ ایرانی درخت سرو است که در نگارگری و دیگر هنرهای ایرانی از ارزش و جایگاهی ویژه برخوردار است. در سنگ نگاره‌های تخت جمشید نیز دیده می‌شود. سرو از درختانی است که در امامزاده‌ها و مکان‌های مقدس نیز کاشته می‌شود. حتی این ارزش آیینی تا بدان‌جاست که گاهی بریدن برخی درختان گناه شمرده شده است. نیز برای برنده آن تیره بختی و بد فرجامی پیش‌بینی می‌شود. آن‌چنان که به دستور متوکل عباسی سرو کاشمر که یکی از سروهایی است که کاشت آن را به زرتشت نسبت داده‌اند بریده می‌شود تا از آن برای وی تختی بسازند. این سرو کهنسال را که پرندگان بسیار در آن آشیانه ساخته بوده‌اند می‌افکنند و گفته شده که چون درخت بیفتاد مرغان و دد و دام ناله و زاری آغاز کردند و کسانی که در بریدن آن دست داشتند، همگی پس از چندی هلاک شدند و آن شب غلامان متوکل وی را کشتند و او نه سرو را دید و نه از آن برخوردار شد. (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۳۸۶)

انار فرهاد از دیگر درختانی است که رستن آن را به داستان شیرین و فرهاد ارتباط داده‌اند. آنگاه که خبر دروغ مرگ شیرین را به فرهاد می‌دهند، وی از شنیدن این خبر تیشه‌ای را که در دست داشته است بر سر خویش می‌زند. تیشه بر زمین می‌افتد و دسته تیشه که از چوب انار

بوده و خون آلود شده است سبز می‌گردد و بارور می‌شود اما میوه این درخت، اناری است که درون آن سیاه و سوخته است. این درخت در بیستون واقع است. (همان، ۱۲۸)

نمونه‌هایی دیگر از پیوند درختان و گیاهان با انسان و قهرمانان آیینی و دینی می‌تواند پیوند حضرت موسی با درخت و تجلی خداوند بر آن و گندم یا درخت ممنوعه با آدم باشد. پایان بخش این نمونه‌ها ارزشی است که درخت انجیر و زیتون در قرآن کریم دارند و خداوند به آن دو سوگند یاد کرده است:

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ \* وَطُورِ سِينِينَ \* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ . « سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و سوگند به این شهر امن (مکه).»

## نتیجه

آن‌چنان که گفته آمد جهان اساطیر، جهانی است پر از راز و رمز و هر آن‌چه در این جهان به چشم می‌آید برخوردار از هستی و زندگی است. گیاهان و درختان در جهان جادویی اسطوره‌ها در زنجیره‌ای پیوسته با هستی آدمی‌اند. از این رو در نگرش‌های باستانی، گیاه به انسان و انسان به گیاه دگرگون می‌شود. نه تنها این دگردیسی در آدمی پدید می‌آید بلکه این نگرش‌ها و سازوکارهای اسطوره‌ای پس از هزارها و سده‌ها در روند و بستر خود به شیوه‌ای نهانی‌تر در زندگی مردمان پایدار می‌مانند و هماهنگ با نگرش‌ها و تفکرات، هستی خزنده خود را حفظ می‌کنند. از این گذشته گاه این بنمایه‌ها و عناصر اسطوره‌ای افزون بر آنکه در فرهنگ‌های دیگر سرزمین‌ها وجود دارند می‌توانند بن و پایه‌ای مشترک و خاستگاهی یگانه نیز داشته باشند؛ یعنی گاه داد و ستدهای فرهنگی سبب راه‌یابی آن‌ها از سرزمینی به سرزمین دیگری می‌شود.

## منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم. ترجمه الهی قمشه‌ای.
- ۲- اریک. فروم. زبان از یاد رفته. ترجمه ابراهیم امانت. تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.
- ۳- اوشیدری. جهانگیر. دانشنامه مزد یسنا. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۴- بهار. مهرداد. ادیان آسیایی. تهران: نشر چشمه، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.
- ۵- \_\_\_\_\_ . اساطیر ایران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بخش نخست چاپ اول، ۱۳۵۲.
- ۶- به کوشش حبیب یغمایی. گرشاسب‌نامه اسدی توسی. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴.
- ۷- به کوشش ژول مول. شاهنامه فردوسی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- ۸- به کوشش محمد فروزینی و قاسم غنی. دیوان حافظ. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۹- به کوشش نیکلسون. مثنوی معنوی. انتشارات مولی، ۱۳۶۹.
- ۱۰- رضی. هاشم. آیین مهر. تهران: انتشارات بهجت، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۱- شمیسا. سیروس. انواع ادبی. تهران: انتشارات باغ آئینه، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۲- کریستن سن. آرتور. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایرانیان. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار و احمد تقضلی. تهران: نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۱۳- کزازی. میر جلال الدین. رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ . نامه باستان. چاپ اول، انتشارات سمت، تهران: ۱۳۸۲.
- ۱۵- گوستاو یونگ. کارل. انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه، تهران: انتشارات جامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- ۱۶- مختاری. محمد. حماسه در راز و رمز ملی. تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- ۱۷- یاحقی. محمد جعفر. فرهنگ اساطیر. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹.